

درآمدی بر تاریخچه‌ی مطالعات زنان در باستان‌شناسی

کمال‌الدین نیکنامی*، محمدرضا سعیدی‌هرسینی**، مریم دژم‌خوی***

چکیده: پژوهش حاضر به بررسی تحولات دانش باستان‌شناسی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم می‌پردازد. در این زمان تحت تأثیر جنبش‌های آزادی زنان و تحولات انجام شده در سایر علوم انسانی و اجتماعی مطالعات زنان به صورت یک دغدغه‌ی مطالعاتی وارد قلمرو مطالعات باستان‌شناسی شد. نگارش حاضر به بررسی سیر تاریخی شکل‌گیری و تحول رویکردهای مطالعات زنان در دانش باستان‌شناسی، اهمیت آن در گسترش چارچوب نظری دانش باستان‌شناسی و ارزیابی قابلیت‌های تحلیلی نوین می‌پردازد. روزآمد شدن چارچوب‌های نظری دانش باستان‌شناسی، تغییر نگرش نسبت به نقش زنان در جوامع گذشته و ارتقا جایگاه پژوهشگران زن در جامعه‌ی باستان‌شناسی از مهم‌ترین دستاوردهای پرداختن به مطالعات زنان بوده است. نکته‌ای که ذکر آن در این‌جا ضروری است این است که مفهوم جنسیت در حوزه‌ی مطالعات علوم اجتماعی با آن چیزی که در باستان‌شناسی از آن استفاده می‌کنیم اندکی تفاوت دارد. در علم باستان‌شناسی واژه‌ی «باستان‌شناسی جنسیت» اغلب به رویکرد نوینی اطلاق می‌گردد که مبانی آن را مطالعه و تحلیل نقش زنان یا مردان (اغلب زنان) در فرایند و توسعه جوامع گذشته تشکیل می‌دهند و ما در این مقاله به موضوع جنسیت از دیدگاه باستان‌شناسی آن توجه کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: مطالعات زنان، باستان‌شناسی، باستان‌شناسی جنسیت.

مقدمه

نیمه‌ی دوم قرن بیستم میلادی را شاید بتوان نقطه‌ی عطفی در تاریخ دانش به‌ویژه علوم اجتماعی و انسانی دانست. پس از فروکش کردن شعله‌های دو جنگ جهانی فرصتی فراهم آمد تا دانشمندان و

* knikhami@ut.ac.ir

** mohamadreza_sharsiny@yahoo.com

*** mdezhamkhooy@gmail.com

* دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

** عضو هیئت علمی سازمان مطالعه و تدوین (سمت)

*** دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تهران

پژوهش‌گران در عرصه‌های مختلف به تحقیق و بررسی یا بازنگری ساختار دانش‌های مختلف بپردازند. به‌دنبال جنگ و تبعات آن در ساختار اجتماعی جوامع نیز تحولات چشمگیری به‌وجود آمد.

یکی از این تحولات، ورود چشمگیر زنان به بازار کار و حتی مشاغل مردانه بود (پنیستون - بیرد، ۲۰۰۳: ۳۸)^۱. جهان دانشگاهی نیز از این تحولات به‌دور نمانده و زمینه‌ی آغاز مباحث نظری و علمی پیرامون جایگاه زنان در جوامع معاصر یا سیر تحول حیات زنان در طول تاریخ فراهم گردید.

در باستان‌شناسی نیز مانند بیشتر دانش‌ها نیمه‌ی دوم قرن بیستم زمان بازنگری و تغییر بود. دهه ۶۰ شاهد ظهور یکی از بنیادی‌ترین مکاتب باستان‌شناسی یعنی باستان‌شناسی نوین بود. باستان‌شناسی نوین‌ها، اندیشه‌ها و چارچوب سنتی پژوهش‌های باستان‌شناختی را مورد تردید قرار داده و از این ره‌گذر چالش‌های فراوانی را در اندیشه‌های باستان‌شناختی به‌ویژه باستان‌شناسی تاریخ فرهنگی پیش روی نهاد. باستان‌شناسی نوین که بعدها تحت عنوان باستان‌شناسی فرایندی با روی‌کرد نظری مشخصی ارایه گردید، طرح پرسش‌های جدید پیرامون زندگی بشر در جوامع گذشته را وجهه همت خویش قرار داده بود. باستان‌شناسی فرایندی از منظری جامعه‌شناختی به جهان گذشته می‌نگرد و به دنبال بررسی تحول جوامع و پیچیدگی اجتماعی، شکل‌گیری دولت‌ها، اشکال مختلف قدرت و ساختار اجتماعی جوامع در ادوار مختلف است.

هرچند باستان‌شناسی نو دغدغه‌ی بررسی ساختارهای اجتماعی جوامع را داشت اما طراحی پژوهش‌های باستان‌شناختی در مقیاس کلان و دغدغه ارایه قوانین کلی با قابلیت تعمیم‌پذیری جهانی باستان‌شناسان فرایندی را از پرداختن به تم‌های نظری خرد، دور نگاه می‌داشت. مطالعات جنسیت نیز در چارچوب این روی‌کرد عموماً در سطح کلان و در رابطه با مسائلی مانند نقش جنسیت و به‌ویژه زنان در جوامع پیچیده مورد توجه قرار گرفته است (برومفیل، ۱۹۹۶)^۲.

دهه ۸۰ شاهد بازنگری و بازاندیشی‌های دیگری در روی‌کردهای نظری باستان‌شناسی بود. از تحولات نظری دهه ۸۰ غالباً به نام باستان‌شناسی فرافرایندی یاد می‌شود. روی‌کرد فرافرایندی شامل طیف متنوعی از اندیشه‌ها و موضوعات نظری است که یک‌سری نقاط اشتراک بنیادین مانند توجه به پدیده‌های اجتماعی در سطح خرد، آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد. باستان‌شناسی جنسیت یکی از موضوعات نظری است که در این روی‌کرد به شکوفایی رسید. مطالعات زنان به معنی بررسی نقش و جایگاه زنان در

1. Peniston-Bird

2. Bromfill

درآمدی بر تاریخچه‌ی مطالعات زنان در باستان‌شناسی ۷

جوامع گذشته به عنوان شاخه‌ای از باستان‌شناسی جنسیت در این برهه‌ی زمانی به صورت جدی در دستور کار باستان‌شناسی قرار گرفت.

مطالعات جنسیت و مطالعات زنان در دانش هم‌پایه‌ی باستان‌شناسی یعنی انسان‌شناسی، از پیشینه‌ی بیشتری برخوردار است (بییتس و بلاگ: ۱۳۷۵). اولین پژوهش‌های باستان‌شناسی از مطالعات انسان‌شناسان بهره بردند و در طراحی چارچوب‌های مطالعاتی خود آن‌ها را مدنظر قرار دادند. مطالعات زنان از زمان ظهور آن تاکنون تحولات متعددی را پشت سر نهاده و از رویکردهای آغازین خود تا حد زیادی فاصله گرفته است به طوری که چارچوب نظری آن به مرور زمان بسط یافته و موضوعات مورد توجه آن نیز گسترش قابل توجهی یافته است.

پژوهش حاضر به مرور اجمالی زمینه‌های شکل‌گیری و ظهور مطالعات زنان، موضوعات مطرح در این چارچوب، بررسی سیر تحول آن در طول زمان و دستاوردهای آن می‌پردازد. شروع مطالعات زنان (از دیدگاه موضوعات این مقاله) نخستین بار در اروپا و آمریکای شمالی اتفاق افتاده است و این دیدگاه‌ها به صورت جدی‌تری در دهه‌های پایانی قرن بیستم (دهه ۸۰ میلادی) در باستان‌شناسی نیز مطرح شده است. پژوهش حاضر به بررسی تحولات نظری این شاخه از دانش باستان‌شناسی در مناطق یاد شده به منزله‌ی بستر شکل‌گیری این شاخه‌ی مطالعاتی می‌پردازد.

نگارش حاضر بر آن است ضمن معرفی اجمالی این شاخه از دانش باستان‌شناسی، قابلیت‌های آن را به منزله‌ی یک چارچوب تحلیل داده‌های باستان‌شناختی بیان نماید. باستان‌شناسی جنسیت در سیر تحول تئوریک خویش از سه رویکرد نظری تأثیر پذیرفته است: جنس‌شناسی مطالعات این حوزه بیشتر مبنایی بیولوژیک دارد، جنس زیستی / جنسیت، که جنسیت را به مثابه پدیده‌ای اجتماعی فرهنگی تعریف می‌کند و نظریه کوئیر که به تنوع نظام‌های جنسی قائل است و به بحث در مورد شکل‌های نامتعارف هویت جنسی می‌پردازد (ووس، ۲۰۰۴).^۳

مروری بر زمینه‌های شکل‌گیری مطالعات زنان در باستان‌شناسی

توجه به مسئله‌ی جنسیت در باستان‌شناسی کمی دیرتر از دیگر رشته‌های دانشگاهی مانند علوم اجتماعی، ادبیات، فلسفه یا برخی رشته‌های علوم زیستی مانند جنس‌شناسی نمودار شد. شاید بتوان این

مسئله را تا حدی پیامد ماهیت خاص داده‌های باستان‌شناختی و از آن مهم‌تر نگرش سنتی حاکم بر پژوهش‌های باستان‌شناختی دانست.

توجه به مسئله‌ی جنسیت در بدو امر متأثر از تحولات سیاسی-اجتماعی مانند جنبش‌های مبارزه با تبعیض نژادی، جنبش‌های خواستار تساوی حقوق زن و مرد بود که جنبش اخیر تأثیرات شگرفی بر مطالعات جنسیت در حوزه‌ی باستان‌شناسی بر جای نهاده است (جانسون، ۱۹۹۹).^۴

جنسیت در ابعاد مختلف نمود آن خصوصاً تبعیض‌ها و نابرابری‌های جنسی، اختلاف در حقوق و شکل مناسبات اجتماعی، نقش جنسیت بیولوژیک در تعیین جایگاه افراد و گروه‌ها در اجتماع مسائل و تنش‌های چندی را به ویژه در حوزه‌ی علوم اجتماعی و سیاست برانگیخت. در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم به‌ویژه در امریکای شمالی و اروپا، جنبش‌هایی شکل گرفتند که خواهان برابری حقوق افراد و رفع تبعیض‌های نژادی، گروهی و قومی و جنسیتی بودند (گیل کریست، ۱۹۹۹).^۵ تبعیض‌های میان زن و مرد عموماً بر مبنای جنسیت بیولوژیک بر افراد اعمال می‌شد. تبعیض‌هایی مانند عدم‌حقوق رأی برای زنان و نابرابری‌های اجتماعی از مهم‌ترین نمودهای تبعیض جنسی علیه زنان بودند. جنبش‌های مبارزه برای زنان، عموماً در کنار دیگر گروه‌های اقلیت قومی و نژادی، به مبارزه برای اعاده حقوق زنان می‌پرداختند. این جنبش‌ها عموماً مدعی استثمار و بهره‌کشی از زنان، برتری دیدگاه‌های پدرسالارانه، محرومیت و نادیده گرفتن زنان در امور اجتماعی بودند. جنبش زنان به ویژه در دهه‌های آغازین و میانی سده‌ی بیستم تصویر سنتی زنان نامریبی و مردان مقتدر را به چالش کشیده است.

در دهه هشتاد و هم‌گام با اوج‌گیری جنبش‌های مبارزات زنان، باستان‌شناسی نیز به مطالعات زنان روی آورد (جانسون ۱۹۹۹؛ سورنسن، ۲۰۰۴).^۶ در این زمان زنان نسبت به جایگاه اجتماعی فروتر خود واقف و خواهان برابری در دست‌یابی به فرصت‌های برابر شدند. اولین متون باستان‌شناسی جنسیت در اعتراض به تفاسیر باستان‌شناختی به ویژه ارایه تصاویر کم‌رنگ یا حذف زنان، غلبه تمایلات مردانه که بر پررنگ نمودن نقش مردان در پویایی جوامع گذشته متمرکز بود (خصوصاً از سوی باستان‌شناسان مرد سفیدپوست) پدیدار شدند. «تاریخ‌های گذشته عموماً توسط مردان درباره‌ی مردان نوشته شده و زنان کم

^۴. Johnson

^۵. Gilchrist

^۶. Johnson & Sorensen

درآمدی بر تاریخچه‌ی مطالعات زنان در باستان‌شناسی ۹

و بیش نامریی مانده‌اند. نقش زنان، مشارکت و دست‌آوردهای‌شان یا به حداقل رسانده شده یا کاملاً نادیده گرفته شده‌اند.» (سائگیت، ۱۳۷۹: ۱۴۹).

از منظر تئوریک، اولین پژوهش‌های زنان بر پایه‌ی مطالعات جنس‌شناسی (Sexology) شکل گرفتند که بر نقش ویژگی‌های بیولوژیک جنسی در تعیین نقش و جایگاه افراد تأکید می‌نمودند. بر اساس این روی کرد، باستان‌شناسان زن مدعی بودند که زنان در جوامع گذشته نیز مانند جوامع معاصر در شرایط دشواری می‌زیسته‌اند و در طول تاریخ همواره مورد بهره‌کشی و در موقعیت فروتری قرار داشته‌اند و نقش آن‌ها به تولیدمثل و فعالیت در حوزه‌ی خصوصی تقلیل یافته بوده است. در واقع شرایط نامطلوب زنان در جوامع معاصر، پژوهشگران این حوزه را به سمت این پیش‌داوری سوق داد که در گذشته نیز زنان همواره موجوداتی زیردست بوده‌اند.

پژوهشگران ریشه‌ی این سیر تاریخی را در تفاوت‌های جسمی میان زن و مرد می‌دانستند، بدین معنی که ویژگی‌های بیولوژیک زنان مانند توانایی تولیدمثل یا مراقبت از کودکان، در طول تاریخ برای همه‌ی زنان موقعیتی فرودست را به دنبال داشته است. در نظر گرفتن ویژگی‌های بیولوژیک به عنوان مبنای تقسیم کار اجتماعی در جوامع گذشته از مهم‌ترین دغدغه‌های پژوهشگران جنسیت به ویژه در آغاز این مطالعات بود (گرت، ۱۳۸۰). روابط قدرت نابرابر میان دو جنس، نتیجه اجتناب‌ناپذیر تفاوت‌های بیولوژیک به شمار می‌رفت (ووس، ۲۰۰۴). مردان به عنوان نیروی غالب در محیط‌های اجتماعی و خارج از خانه مورد توجه قرار داشتند در حالی که به حاشیه راندن زنان و محصور کردن آن‌ها در محیط‌های خانگی امری جهان‌شمول و طبیعی به شمار می‌رفت که پیامد ضعف‌های زیست‌شناختی آن‌ها محسوب می‌گردید. شکلی از تفکر ذات‌گرایانه، زنان، زیست جهان و تجربه آنان را در سراسر جهان یکسان قلمداد می‌نمود. در نظر این گونه پژوهشگران، تفوق نظام‌های پدرسالار و تقسیم کار جنسی بر مبنای ویژگی‌های زیست‌شناختی به مثابه قانونی جهان‌شمول، شکل غالب جوامع گذشته به شمار می‌رفت.

تفوق مردان و روی‌کردهای مردسالارانه در تحقیقات باستان‌شناسی مانند اختصاص بخش عمده بودجه‌های پژوهشی به مطالعات در مورد مردان انتقاداتی را بر پیکره‌ی باستان‌شناسی وارد نمود. این انتقادات غالباً از سوی باستان‌شناسان زن که اکثریت باستان‌شناسان متمایل به مطالعات جنسیت را تشکیل می‌دادند مطرح می‌شد که از نظر بینش و نوع موضوعات قابل طرح با همکاران مرد خود دارای تفاوت‌های زیادی بودند. این نقدها به همراه پیشنهاد روی‌کردهای مطالعاتی نوین سپس در چندین جلد

۱۰ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ۲، شماره ۳، بهار ۱۳۹۰

به همت مارگارت کونکی، گرو و ژانت اسپکتور منتشر شدند و اولین متون تخصصی باستان‌شناسی جنسیت را بنیان نهادند.

فعالیت‌های این دوران در دهه‌های ۶۰-۸۰ میلادی بر سه محور متمرکز بود:

(۱) اعتراض به حذف زنان از تفاسیر باستان‌شناختی یا کمرنگ جلوه دادن نقش آن‌ها در جوامع گذشته؛
(۲) جستجوی مینا و علت موقعیت فروتر و ضعیف زنان در اغلب جوامع و در طول تاریخ که آن را پیامد تقسیم کار اجتماعی می‌دانستند؛

(۳) اعتراض به موقعیت نازل زنان باستان‌شناس در مجامع دانشگاهی، موقعیت‌های مدیریتی در مقایسه با مردان و اعمال تبعیض‌های جنسیتی در تخصیص بودجه‌های پژوهشی.

راه‌کاری که در اندیشه‌های فمینیستی این دوره به‌طور اخص و تا حدی در پژوهش‌های باستان‌شناسی اتخاذ شده «تبعیض مثبت» است. «کوشش‌هایی که برای سامان‌بخشی به این عدم‌توازن صورت گرفته است یک معرفی تاریخی به‌ویژه زنانه یا روایتی از گذشته است که در آن میزان‌ها عمداً به‌طرف دیگر (یعنی زنان) سنگینی می‌کند.» (سانگیت، ۱۳۷۹: ۱۲۵). نخستین پژوهش‌های جنسیت در باستان‌شناسی عموماً بر جستجوی زنان و بازگرداندن آن‌ها به صحنه تفاسیر باستان‌شناختی متمرکز شده‌اند.

به‌طور کلی، امروزه مطالعات جنسیت بسیار فراتر از مطالعه‌ی زنان است (رنفرو و باهن، ۲۰۰۰).^۷ یکی از تغییرات بنیادین فاصله گرفتن از تعریف جنسیت بر مبنای ویژگی‌های زیست‌شناختی و عدم‌تمایل صرف به فرضیه‌ای است که ریشه‌ی موقعیت نازل زنان در جوامع را ضعف زیست‌شناختی آن‌ها در مقایسه با مردان می‌پنداشته و حوزه‌ی فعالیت زنان را در طول تاریخ به محیط خانه محدود می‌کرده است. تعاریف نوین جنسیت به‌عنوان مفهومی اجتماعی، گریز از تفاسیر قالبی بر مبنای تضاد دو جنس را به‌دنبال داشته است.

جنسیت: مفهومی اجتماعی

در نخستین پژوهش‌های جنسیت در باستان‌شناسی، افراد به دو گروه زن و مرد تقسیم می‌شدند که هر یک دارای ویژگی‌های جنسی و زیست‌شناختی مشخص و منحصربه‌فرد بودند که با عنوان ویژگی‌های مردانه و زنانه مشخص می‌شدند. در روی‌کردهای نوین، باستان‌شناسان مانند بسیاری از علوم دیگر به این نتیجه رسیدند که جنسیت یک معیار تفاوت‌گذاری است و مبنای فرهنگی و اجتماعی دارد، بنابراین

⁷. Renfrew & Bahn

درآمدی بر تاریخچه‌ی مطالعات زنان در باستان‌شناسی ۱۱

جنسیت مفهومی ثابت و خنثی نیست که در طول زمان به صورت یکسان عمل نماید (پورسر، ۲۰۰۰، اشمیدت و ووس، ۲۰۰۰) بلکه در جوامع مختلف تفاوت ویژگی‌ای جنسی میان زن و مرد به اشکال مختلفی تعبیر می‌شود و همه جوامع در طول تاریخ برخورد یکسانی با این موضوع نداشته‌اند. بنابراین تقسیم‌بندی افراد در گروه‌های مختلف نه تنها بر اساس تفاوت‌های زیست‌شناختی بلکه بر اساس نظام باورها، ارزش‌ها و هنجارهای یک جامعه، انجام می‌گیرد. بر اساس همین دیدگاه جنسیت انتظارات اجتماعی در مورد رفتاری است که برای افراد هر جنس مناسب دانسته می‌شود. جنسیت به صفات فیزیکی که بر حسب آن‌ها مردان و زنان با یک‌دیگر تفاوت دارند، اطلاق نمی‌گردد، بلکه به ویژگی‌های اجتماعی رفتار مردانه و زنانه مربوط می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۳: ۷۸۷). در این‌جا جنسیت نه به‌عنوان ویژگی طبیعی بلکه مفهومی تاریخی تصور می‌شود (دریفوس؛ رابینو، ۱۳۸۵: ۳۱). جنسیت به منزله‌ی محصول روابط فرهنگی و تاریخی و عقیدتی مشخص (پورسر، ۲۰۰۰؛ ووس، ۲۰۰۴) در طول تاریخ، بیانگر تنوع نظام جنسیت در جوامع و بسترهای فرهنگی مختلف است.

در چارچوب رهیافت‌های نوین، باستان‌شناسان و انسان‌شناسان به مطالعات و بررسی‌های جدیدی در میان جوامع معاصر و جوامع باستان روی آوردند تا جایگاه زنان را در میان جوامع و فرهنگ‌های مختلف بررسی و مقایسه نمایند. بخش عمده‌ی این مطالعات در میان قبایل و گروه‌های قومی مانند قبایل سرخ‌پوست آمریکای شمالی یا قبایل بومی اقیانوسیه انجام شده است. بهترین نمونه‌ی چنین مطالعاتی پژوهش‌های مارگارت مید در ساموا و گینه نو (فکوهی، ۱۳۸۰؛ گرت، ۱۳۸۰) و انسان‌شناس غربی هنریتا مور است. در این پژوهش‌ها نتایج جالب توجهی در مورد نقش زنان در تحول جوامع و ساختارهای سیاسی اجتماعی به‌دست آمده است. یکی از نمونه‌های موفق باستان‌شناختی در این زمینه، پژوهش الیزابت برومفیل در مورد نقش فعال زنان در تحول امپراطوری مایا به‌عنوان یک جامعه پیچیده است (برومفیل، ۱۹۹۶). در ایران یکی از بهترین نمونه‌ها که زمینه‌های این نوع مطالعات را فراهم می‌سازد تمدن عیلام است که ظاهراً در زمان‌هایی ساختار جامعه بر مبنای نظام مادرسالاری بوده است هم‌چنین در دوران اشکانی (هرمان، ۱۳۷۳: ۵۵) و ساسانی که زنان در چندین مورد به حکومت رسیده‌اند (مشکور، ۱۳۶۷: ۴۵۵) که همه این دوره‌ها نیازمند انجام پژوهش‌های روشمند در مورد ساختار اجتماعی جامعه آن روزگاران می‌باشد.

در مجموع، دستاوردهای مطالعات زنان در باستان‌شناسی از دهه ۸۰ میلادی به بعد این بود که تصور رایج و غالب در مورد زنان به‌عنوان موجوداتی ضعیف که در طول تاریخ همواره در مقایسه با مردان در رده‌ی دوم

قرار داشته و در تحول جوامع نقش چندانی به عهده نداشته‌اند با کشف نمونه‌های تاریخی به شدت مورد سؤال قرار گرفته و تلاش‌های فراوانی برای یافتن مدارک تاریخی و باستان‌شناختی که خلاف فرضیه‌های سابق را آشکار سازد هم اکنون نیز در حال انجام است.

نگاهی به نظریه‌های پرفرنس (اجراگری) و کوئیر (نامتعارف)

در دهه‌های آغازین قرن بیست و یکم، باستان‌شناسان بیش از گذشته به امکان تنوع نظام‌های جنسی، وجود نظام‌های جنسی نامتعارف یا نقش‌های اجتماعی نامتعارف برای زنان تأکید کرده‌اند. این تأکید به باستان‌شناسان گوشزد می‌کند تا به جای دنبال کردن پیش‌داوری‌های سنتی در مورد نقش و جایگاه زنان در طول تاریخ در مطالعات خود، امکان وجود شکل‌های دیگری از نقش زنان در جوامع را همیشه مدنظر خود قرار دهند.

در دهه‌های اخیر در تحول مفهوم جنسیت و متعاقب آن تغییر شرایط زندگی زنان در جوامع معاصر، مطالعات علوم دیگر مانند علوم اجتماعی و فلسفه نقش به‌سزایی داشتند. مطالعات فوکو و جودی باتلر که با طرح نظریه‌ی کوئیر طرح نوینی را در مطالعات جنسیت بنیان‌گذاری نمودند که در بازنگری مطالعات زنان اهمیت به‌سزایی داشتند. مطالعات یاد شده پژوهشگران را متوجه این اصل می‌سازد که طبقه‌بندی افراد در دو گروه زن و مرد بر اساس ویژگی‌های فیزیکی و زیست‌شناختی یک باور غربی است که به شدت از نظام فرهنگی و ارزشی جامعه‌ی غربی متأثر می‌باشد و نمی‌تواند به‌عنوان یک اصل مسلم قابل تعمیم به همه جوامع باشد.

در همین خصوص روی کردهای اخیر پژوهشگران فمینیست موسوم به موج سوم خصوصاً نظریه‌ی «نامتعارف» باتلر و پژوهش‌های مورخین بدن به‌ویژه فوکو در زمینه‌ی اهمیت جنسیت در ساخت شخصیتی افراد در طول تاریخ حیات بشر و شکل‌های متفاوت زندگی زنان در طول تاریخ (حداقل در اروپا) حائز اهمیت است. واژه‌ی کوئیر به معنای «عجیب و نامتعارف» است. باتلر در این نظریه به امکان وجود شکل‌های نامتعارف و متفاوت هویت جنسی پرداخته و از این رهگذر به نقد و بررسی نقش فرهنگ در جامعه‌پذیری جنسی افراد و تحمیل اشکال مشخصی از هویت جنسی بر افراد به‌ویژه زنان می‌پردازد (ووس، ۲۰۰۴). اساس نظریات فوکو را در پژوهش‌های وی در مورد اشکال متفاوت ازدواج و نقش زنان و اساساً جنسیت در اروپای قرون وسطی می‌توان یافت (برک، ۱۳۸۳). باید اذعان نمود هرچند در پژوهش‌های باستان‌شناختی مسأله‌ی جنسیت کم و بیش نادیده گرفته شده و یا گاهی بدیهی انگاشته شده است،

درآمدی بر تاریخچه‌ی مطالعات زنان در باستان‌شناسی ۱۳

جنسیت همواره جزئی از زندگی اجتماعی افراد محسوب شده و تمام ابعاد زندگی و فعالیت‌های روزمره را حتی در خردترین مقیاس آن تحت تأثیر قرار می‌دهد (گیل کریست، ۱۹۹۴).^۸ نظریه‌ی «اجراگری» باتلر نیز به همین مفهوم نظر دارد و این ایده را مطرح می‌کند که هویت و نقش‌های جنسیتی افراد از خلال فعالیت‌های زندگی روزانه و به صورت عملی و تا حدودی ناآگاهانه ساخته می‌شود و شکل آن در جوامع مختلف متفاوت است. در حال حاضر نظریه‌های «نامتعارف» و «اجراگری» در تحلیل داده‌های باستان‌شناختی مربوط به تمدن‌های کهن با ساختار جنسیتی متفاوت مانند امپراطوری مایاها در آمریکای لاتین یا مربوط به سلسله‌های پادشاهی مصر باستان که نظام جنسیتی کاملاً متفاوتی با جوامع امروزی داشته‌اند، به‌طور گسترده به کار گرفته می‌شوند.

تکثر دیدگاه‌ها در باستان‌شناسی

پرداختن به مسئله‌ی جنسیت و به‌خصوص نقش زنان در باستان‌شناسی الزاماً نیازمند دسترسی به داده‌های تازه نیست بلکه نیازمند پرسش‌ها و اندیشه‌های نوین در برخورد با داده‌ها، ماهیت جنسیت و جامعه است. (همان: ۲). نقدها، پرسش‌ها و چالش‌هایی که در چارچوب مطالعات زنان مطرح می‌شود به گسترش دامنه‌ی پژوهش‌های باستان‌شناختی و بازاندیشی در چارچوب نظری مطالعات می‌انجامد. باستان‌شناسی زنان از چهار طریق در عملکرد یاد شده تأثیر داشته است: بسط تفکر نظری، طراحی مفاهیم نوین، بهره‌گیری از پژوهش‌های قوم‌نگاری و دستاوردهای مطالعات انسان‌شناختی (پورسر، ۲۰۰۰) و طراحی پژوهش‌های میدانی با رویکرد نوین است. با طرح پرسش‌هایی که تاکنون در چارچوب مطالعات باستان‌شناختی توجهی به آن‌ها نشده بود (رایت، ۱۹۹۶)^۹ از زوایای جدیدی به جهان گذشته نگریسته می‌شود. باستان‌شناسی که تا پیش از این غالباً از زاویه‌ی دید باستان‌شناس مرد غربی به تعریف و تفسیر گذشته می‌پرداخت، اکنون با حضور فعال باستان‌شناسان زن به‌عنوان پیشگامان مطالعات جنسیت، تعاریف نوینی از جهان گذشته ارایه می‌نماید. امروزه جنبش آزادی زنان و نظریه‌های مرتبط با آن، مورخان (و باستان‌شناسان) را ترغیب می‌نماید تا در مورد گذشته سؤالات جدیدی مطرح نمایند (برک، ۱۳۸۱: ۶۷). با به صحنه آمدن افراد و گروه‌های محذوف مانند زنان و کودکان، باستان‌شناسی امروزی بیش از پیش از تفاسیر مردمحور گذشته فاصله می‌گیرد.

^۸. Gilchrist

^۹. Wright

با روی کردی جدید به مقوله‌ی جنسیت به‌مثابه پدیده‌ای اجتماعی، تاریخ‌مند، مکان‌مند و سیال که نسخه‌ی واحدی از آن وجود ندارد (کانکی و جرو، ۱۹۹۷؛ هالیمون، ۲۰۰۰)^{۱۰} چارچوب نظری منعطف و پویایی برای مطالعه‌ی بقایای مادی برجای مانده از رفتار انسان ارایه شود که قابلیت بسط و گسترش نیز دارد. تعریف نوین جنسیت به منزله‌ی نظامی اجتماعی و متنوع، باعث شد در تصور سنتی از زنان و جایگاه فرودست آن‌ها در طول تاریخ، به‌شدت بازنگری شود. با وارد شدن مطالعات زنان به عرصه‌ی باستان‌شناسی و به دنبال خودآگاهی پژوهشگران و باستان‌شناسان زن به‌ویژه از دهه ۸۰ به بعد، جایگاه زنان در محیط‌های دانشگاهی و پژوهشی نیز به‌شدت ارتقاء یافته و به تبع آن جایگاه زنان در بسیاری از عرصه‌ها نیز متحول گشته است.

شاید یکی از بزرگترین دستاوردهای مطالعات ویژه‌ی زنان، درهم شکستن تصویر زن به‌عنوان موجودی ضعیف در طول تاریخ و معرفی فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی است که تصویر نوینی را از زنان فعال و قدرتمند جوامع گذشته به‌دست می‌دهند. امروزه هیچ پژوهشگری در حوزه‌ی باستان‌شناسی یا تاریخ و حتی انسان‌شناسی این ایده را قبول ندارند که زنان به‌دلایل زیست‌شناختی همواره در طول تاریخ به‌عنوان جنس دوم مطرح بوده و هیچگاه از برابری و فرصت‌های اجتماعی یکسان با مردان برخوردار نبوده‌اند.

نتیجه‌گیری

در حدود چهار دهه از ورود مطالعات زنان به دانش باستان‌شناسی می‌گذرد. مطالعات زنان در این چهار دهه بسیار پویا عمل نموده است و موجب گسترش شاخه‌ها و موضوعات نظری دامنه‌داری در باستان‌شناسی شده است. هم‌چنان که اشاره شد تحولات فکری دهه ۸۰ میلادی ورود مطالعات زنان به دانش باستان‌شناسی را تسریع نمود. مطالعات زنان در قلمرو اندیشه که به بعضی از جنبه‌های تحولی آن اشاره شد موجی از اندیشه‌ها و نظریات جدید را که غالباً از علوم اجتماعی و به‌ویژه انسان‌شناسی متأثر بوده است در مورد نقش و جایگاه زنان در جوامع گذشته (که قلمرو پژوهش‌های دانش باستان‌شناسی است) به ارمغان آورد. این نظریه‌ها چالش‌هایی را در مواجهه با دیدگاه‌های سنتی که برای زنان به‌واسطه‌ی ویژگی‌های بدنی‌شان نقش حاشیه‌ای و خانگی به‌صورت یک جریان تاریخی تعریف می‌کرد، مطرح نموده و موجب بازاندیشی‌های عمیق

¹⁰. Hollimon, Conkey and Gero

درآمدی بر تاریخچه‌ی مطالعات زنان در باستان‌شناسی ۱۵

در سیر تاریخی و تک‌خطی این نظریات سابق شدند. در حال حاضر انسان‌شناسان و باستان‌شناسان به تنوع و کثرت نظام‌های جنسیت در جهان قائلند. زنان در فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف با توجه به نظام‌های ارزشی نقش و جایگاه متفاوتی داشته و دارند و به هیچ‌وجه نمی‌توان انتظار داشت که شرایط زنان در طول تاریخ در سراسر جهان یکسان و مشابه بوده باشد. نتایج پژوهش‌های باستان‌شناختی در میان تمدن‌های مختلف این موضوع را به اثبات رسانده است.

جنبش حمایت از زنان و اندیشه‌های ضداستعماری که غالباً در چارچوب اندیشه‌های پساستارگرایی مطرح شده‌اند، تأثیرات شگرف در علوم انسانی و به ویژه باستان‌شناسی بر جای نهاده است. آن‌چنان که سائگیت نیز متذکر می‌شود طرفداران جنبش زنان با تأکید بر ناممکن بودن هر نوع شرح تاریخی خالی از ارزش‌گذاری، به ژرف‌ترین شکل ممکن روایت ما از گذشته را به چالش کشانده‌اند. مطالعات زنان (و جنسیت به طور کلی) با تأکید بر چندصدایی و به صحنه آوردن افراد و گروه‌های محذوف از تاریخ به‌ویژه زنان و تأکید بر نقش و جایگاه آن‌ها، باستان‌شناسی را به تجدیدنظر در اندیشه‌های نظری خود دعوت کرده است، ضمن آن که خود نیز با در پیش گرفتن روی‌کردی خودانتقادی، زمینه‌های جدیدی هم‌چون باستان‌شناسی کودکان، مطالعات مردان، کهنسالان و نظایر آن را به حوزه‌ی مطالعات باستان‌شناسی افزوده است. یکی از حوزه‌های نظری که در نتیجه‌ی پژوهش‌های مطالعات زنان وارد دانش باستان‌شناسی شده است مطالعات مردان است! از سوی دیگر مباحث جنسیت، باعث افزایش تعداد پژوهشگران علاقمند به مطالعات زنان و در نتیجه گسترش اندیشه‌ها و چارچوب مطالعاتی این شاخه و هم‌چنین ارتقا جایگاه باستان‌شناسان زن در محیط‌های دانشگاهی شده است. تا پیش از تحولات دهه ۸۰ میلادی هیچ جایگاهی برای زنان در تفاسیر باستان‌شناختی وجود نداشت و مردان به‌عنوان تنها افراد مهم و سرنوشت‌ساز در تحول جوامع گذشته، به‌شمار می‌رفتند.

اعتقاد به تنوع و تکرار نظام جنسیت در جوامع مختلف و خودداری از صدور یک ابرتئوری در این زمینه، در گسترش چهارچوب نظری و افق دید باستان‌شناسی بسیار مؤثر بوده است. باستان‌شناسی جنسیت با قائل شدن به تنوع و تکرار، بر این نکته صحه می‌گذارد که باستان‌شناسی در واقع «باستان‌شناسی‌هاست» بدین معنا که تفسیر یکسانی از گذشته وجود ندارد. جهان گذشته عملاً از میان رفته و باستان‌شناسی امروز به روایت آن گذشته می‌پردازد. تکرار این روایات می‌تواند دریچه‌های مختلفی را به جهان گذشته باز نماید. هم‌چنان که مطالعات زنان در دهه‌های گذشته دستاوردهای بسیاری در زمینه‌ی تحول نظری دانش باستان‌شناسی

۱۶ زن در فرهنگ و هنر (پژوهش زنان)، دوره ۲، شماره ۳، بهار ۱۳۹۰

داشته است «هر ایسمی می‌تواند به این صورت دیده شود که بالقوه نور تازه‌ای بر سایه‌ی بی‌اندازه پیچیده‌ی تاریخ بتاباند، حتی اگر نیازی نباشد کل تاریخ از نو نوشته شود حداقل به فصل‌های تازه‌ای نیاز است» (سائگیت، ۱۳۷۲: ۱۳۲). همین‌جا باید گفت گرچه باستان‌شناسی مدرن امروزی در زمینه‌ی مطالعات زنان از یک‌سری نظریات و روش‌های نظام‌مند پذیرفته شده‌ای سود می‌جوید ولی هرگز نباید در این‌گونه مطالعات زمینه‌ها و بسترهای فکری، تاریخی و فرهنگی ویژه‌ی هر جامعه را در بکارگیری صرف این نظریات و تفاسیر متعاقب آن مورد غفلت قرار داد.

منابع

- برک، پیتر (۱۳۸۰) تاریخ و نظریه اجتماعی، غلامرضا جمشیدیها، انتشارات دانشگاه تهران: تهران.
- بیتس، دانیل؛ پلاگ، فرد (۱۳۷۵) انسان‌شناسی فرهنگی، محسن ثلاثی، نشر دیگر، تهران: انتشارات علمی.
- دریغوس، ژ؛ رابینو، ف؛ میشل فوکو (۱۳۸۵) فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک، حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- سائگیت، بوری (۱۳۷۹) تاریخ چیست؟ و چرا؟، مینو سرخوش، تهران: نشر نی.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۶) تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران: نشر نی.
- گرت، استفانی (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی جنسیت، کتابیون بقایی، تهران: نشر دیگر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۳) درآمدی بر جامعه‌شناسی، منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۷) تاریخ سیاسی ساسانیان، تهران: دنیای کتاب.
- هرمان، جرجینا (۱۳۷۳) تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان، مهرداد وحدتی، تهران: نشر دانشگاهی.
- Bromfill, E.** (1996) Exploring the relationship between gender and craft in complex societies', in R. Wright (ed.), Gender and Archaeology, pp: 111-45. Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Conkey, M.W., Gero, J.M.** (1997) Programme to practice: gender and feminism in archaeology, Annual Review of Anthropology 26: 411-37.
- Gilchrist, R.,** (1994) Gender & Material culture, Routledge, London & New York.
- (1999) Gender & Archaeology, Routledge, London & New York.
- Hollimon, S.A.,** (2000) Archaeology of the Aqi, in: R. Schmidt & B. Voss (eds.), archaeologies of sexuality, Routledge London & New York, pp. 176-96.
- Johnson, M.,** (1999). Archaeological theory: an introduction, Routledge, London.
- Peniston-Bird, C.,** (2003) Classifying the body in the second world war: British men in and out of uniform, Body and Society 9(4) : 31-48.
- Purser, M.,** (2000). Gender archaeology, in: L. Ellis (ed.), archaeological method & theory pp. 233-37.

درآمدی بر تاریخچه‌ی مطالعات زنان در باستان‌شناسی ۱۷

Renfrew, C. and P. Bahn (1991) *Archaeology: theories, methods and practice*. London: Thames and Hudson.

Soernsen, M., (2004) The archaeology of gender, in: J. Bintliff (ed.), *a companion to archaeology*, Oxford, Blackwell, pp. 75-91.

Voss, B.L., (2004) Sexual subjects: identity & taxonomy in archaeological research in: Casella & C. Fowler (eds.), *the archaeology of pluring & changing identities*, Springer, pp. 55-71.

Voss, B., & R. Schmidt, (2000) Archaeologies of sexuality: an introduction, in: R. Schmidt & B. Voss (eds.) *archaeologies of sexuality*, Routledge, London & New York. Pp.1-13.

Wright, R., (1996) Gendered ways of knowing in archaeology, in: R. Right (ed.), *gender & archaeology*, Philadelphia Pennsylvania University Press, pp. 1-19.

